

دکتر علی تقی پور ظهیر
استادیار دانشگاه علامه طباطبائی

آموزش و پرورش و رشد سیاسی

آموزش و پرورش امروزه نه به مثابه نهادی محافظه‌کار، بلکه همچون ابزاری در جهت ایجاد دگرگونی در جهات مختلف اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرد. رابطه متقابل آموزش و پرورش و رشد سیاسی یکی از جنبه‌های مورد تاکید در این مقاله‌است که با بهره‌گیری از یافته‌های محققان تعلیم و تربیت و تجربه‌های سایر جوامع مورد نقد و تحلیل قرار گرفته و برنامه‌ریزی موثر برای نیل به این هدف راه حلی موثر تلقی گردیده است.

"آموزش و پرورش کلیدی است که در را به روی نوسازی جامعه می‌گشاید". امروز این قبیل اظهارات را بیشتر برنامه‌ریزان، سیاست‌گزاران و دانشمندان علاقه‌مند به فرایند نوسازی به عنوان سخنی بدیهی تلقی می‌کنند. اگر زمانی نظام آموزش و پرورش به صورت نهاد اجتماعی ذاتاً "محافظه‌کار، پاسدار فرهنگ، و انتقال دهنده آن به نسل جوانتر در نظر گرفته می‌شد، اکنون به عنوان مهمترین عامل تعیین کننده تغییر در همه جنبه‌های اقتصادی اجتماعی، و سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرد.

در رابطه با این نوع ارزش گذاری به آموزش و پرورش و تغییر چشم‌اندازهای آن در ارتباط با جامعه، اقتصاد، و سیاست دو موضوع مطرح می‌شود. یکی ورود آموزش‌های جدید به مقیاس وسیع به کشورهای در حال توسعه است که نتیجه آن اشتیاق فراوان بیش از نیمی از مردم کره زمین ساکن در این سرزمین‌ها برای پیشرفت سریع اقتصادی و اجتماعی است. دیگری، افزایش غیر قابل تصور آگاهی‌های مردم کشورهای پیشرفته صنعتی است، به طوری که هرچه این کشورها به مرحله جدیدتری از پیشرفت تکنولوژی نایل می‌شوند به همان میزان

نشریه علوم تربیتی

نیز آموزش و پرورش اهمیت بیشتری پیدامی‌کند و به‌عنوان کلید اصلی ادامه رشد و پیشرفت در نظر گرفته می‌شود. این تاثیر آموزش و پرورش هم در کشورهای در حال توسعه و هم در کشورهای پیشرفته صنعتی نه تنها موجب شده‌است که آموزش و پرورش از اهمیت و احترام خاصی برخوردار شود بلکه هر محقق یا تحلیل‌گر را وادار کرده‌است که توجه خود را بیشتر بر ویژگیها و نقش آموزش و پرورش در فرایند رشد معطوف دارد.

"بیداری بزرگ" کشورهای در حال توسعه، که بخش اعظم آن حاصل نقش آموزش و پرورش است، دارای پیامدهای چند جانبه است. از یک سو، تشکیل قشر "اقلیت تحصیل کرده‌ای است که نقش طلایه داران توسعه و پیشرفت را به صورت افراد فعال و موثر، ایدئولوژیست"، سازندگان، راه‌اندازان، و اداره‌کنندگان سازمانهای جدید، و بطور کلی به صورت افراد دارای علم و معرفت جدید ایفا می‌کنند. از سوی دیگر، به‌وجود آمدن شکاف وسیع فرهنگی میان این اقلیت تحصیل کرده، و اکثریت تحصیل نکرده (یا با تحصیلات کم و ناقص) است، که آن هم حاصل نهاد آموزشی و پرورشی معمولاً "از نوع غربی است."

رابطه آموزش و پرورش رسمی با تشکل قشر گزیدگان^۱ جدید سیاسی در کشورهای در حال توسعه را مطالعات عینی و تجربی فراوانی نشان داده‌اند. (۱) زیرا به‌نظر دانشمندان علوم سیاسی، گزیدگان سیاسی تحصیل کرده در این کشورها قشر خاصی را تشکیل داده‌اند که شایسته مطالعه و بررسی عمیق بوده است. آموزش و پرورش رسمی در این کشورها، برآستی تعیین کننده^۲ موقعیت گزیده سیاسی است و می‌توان تصور کرد که دانشجویان فعلی دانشگاهها افرادی هستند که جانشین دو یا سه نسل گزیده قبلی می‌شوند، و وجود همین همبستگی شدید عینی، واقعی یا استنباطی، میان آموزش و پرورش و پایگاه سیاسی گزیده موجب شده است که آموزش و پرورش در مقام بالای فهرست متغیرهایی قرارگیرد که مورد توجه خاص جامعه‌شناسان علاقه‌مند به کشورهای نوپاست.

آموزش و پرورش در کشورهای در حال توسعه نه تنها ملاک مهمی برای گزینش (استخدام)^۲ گزیده سیاسی نسل حاضر در آمده است، بلکه به‌عنوان عامل اصلی حرکت به سوی رشد اقتصادی نیز در نظر گرفته شده است. در باره آموزش و پرورش به‌عنوان عامل تعیین کننده اصلی رشد اقتصادی در دراز مدت، جدا از سایر اثرات آن فرایند

1. Elite(s).

2. Recruitment.

آموزش و پرورش و ...

رشد، کتب و مقالات بسیاری نگاشته شده است و سالهاست که در دانشگاهها زیر عنوان "اقتصاد آموزش و پرورش" تدریس می‌شود. غرض از یادآوری این مطلب، علاوه بر نشان دادن اهمیت و مقام آموزش و پرورش، این است که رشد اقتصادی برای بوجود آمدن حداقل شرایط لازم برای رشد سیاسی معنی‌دار ضروری است. به هر حال، در بیشتر کشورهای در حال توسعه نظام آموزش و پرورش نظامی وارداتی است و در سطوح بالاتر، معمولاً به وسیله استادان خارجی و یا کسانی که در خارج از آن کشورها تحصیل کرده‌اند، اداره می‌شود. گرچه تحصیل آموزشگاهی از نوع غربی را می‌توان آسان‌تر از سازمانهای سیاسی یا اقتصادی به جامعه غیر غربی در حال توسعه "پیوند زد"، باید توجه کرد که این نوع آموزش و پرورش از فرهنگ کشور پذیرنده به مراتب راحت‌تر از زمینه فرهنگی کشور صادرکننده خود جدا شدنی است و همین ویژگی جدا شدنی آموزش و پرورش غربی از فرهنگ کشورهای پذیرنده غیر غربی است که به ما امکان می‌دهد تا بتوانیم با روشنی بیشتر رابطه آموزش و پرورش را با رشد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مطالعه کنیم.

در خود غرب نیز رابطه آموزش و پرورش با نظامهای قشر بندی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و حکومتی موضوعی نیست که تنها در گذشته مطرح شده باشد، بلکه شواهد معتبر نشانگر این واقعیت است که در شرایط صنعت گرایی پیشرفته، اقتصاد این کشورها به طور فزاینده‌ای زیر تسلط انستیتوهای تحقیقات و نوآوری‌های فنی قرار می‌گیرد که آن هم حاصل متمایز و تخصصی شدن نهادهای آموزشی و پرورشی و عملکرد بخش‌های جدید آن است. (۲) به این سان، نظام آموزشی و پرورشی، مقام استراتژیکی خود را به عنوان عامل اصلی تعیین کننده ویژگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی کسب می‌کند. بعلاوه، نیاز فراوان جوامع در حال توسعه به مهارتهای تازه و ظرفیت انسانی مورد لزوم برای مقابله با جوامع صنعتی در حال گسترش دائم، مطابق با منطق و پویایی خود آنها، در نتیجه تقاضا برای "برابری" اجتناب ناپذیر میان افراد و ملت‌ها موجب شده است که نه تنها افراد درون ملت برای برخورداری از آموزش و پرورش در نهایت از مزایای آن با یکدیگر رقابت کنند، بلکه کشورهای در حال توسعه و پیشرفت صنعتی نیز برای حفظ و توسعه آن به رقابت بپردازند. به این ترتیب که کشورهای در حال توسعه در تلاش کم کردن شکاف روبه گسترش توازن و تعادلی هستند که آنها را از کشورهای پیشرفته صنعتی جدا می‌سازد. کشورهای پیشرفته نیز تلاش می‌کنند برتری‌های خود را نسبت به کشورهای مذکور حفظ کنند. از طرف

دیگر، تنش‌های جنگ میان کشورها نیز موجب فشارها و روی‌آوری جدی به آموزش و پرورش شده است، با این باور که آموزش و پرورش پیش نیاز اصلی برای آماده کردن ملت و افزایش توانایی نظامی، ورقابت برای برتری منطقی نظامی و تکنولوژیکی میان ملت‌هاست. خلاصه، همه این بازتاب‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و نظامی آموزش و پرورش بار دیگر یادآور اهمیت آموزش و پرورش و انقلابی است که در جهان بوجود آورده است. (۳)

مفهوم آموزش و پرورش

مفهوم آموزش و پرورش مفهومی کاملاً سیال بوده و در زمانها و مکانهای مختلف متفاوت است. در کرانه‌های آموزش و پرورش به معنای آماده کردن تن برای انجام دادن کارهای سخت زندگی است، و در کرانه دیگر به معنای فراهم آوردن موجبات رشد کیفیات ذهن بویژه فهم و معرفت انسان بطور وسیع و عمیق است، انسانی که به مقام فهمیدن و اندیشیدن برسد. در میان این دو کرانه، مفاهیم گوناگون آموزش و پرورش متناسب با دید و زمینه‌های ذهنی تعریف کنندگان آن قرار می‌گیرد. مثلاً، "ممکن است اقتصاد دانی آموزش و پرورش را فرایند آماده کردن انسانها برای دنیای کار و تولید بداند، یا جامعه‌شناسی آن را فرایند انتقال دستاوردهای خرد و میراث فرهنگی به نسل جوان‌تر تعریف کند، یا فیلسوفی آموزش و پرورش را فرایند کشاندن آدمی زاده به سوی ارزش‌های والای انسانی در نظر بگیرد. همچنین، ممکن است علمای آموزش و پرورش نظر بر تعریف فنی آن بکنند و هریک آن را به نوعی تعریف کند. یکی آموزش و پرورش را بازسازی و سازمان دادن مجدد تجربه بداند که بر معنای تجربه می‌افزاید و توانایی فرد را برای هدایت مسیر تجربه‌بعدی فزونی می‌بخشد. (۴) دیگری آن را داد و ستد میان انسانها در نظر بگیرد، یعنی امری که تنها به انسانها اختصاص دارد و در آن مردم می‌کوشند چیزهایی را به‌طور عمدی، از روی قصد و اراده، تدبیر و احتیاط به یکدیگر، بویژه به کودکان و جوانان یاد دهند. (۵)

اما، در این مقاله مفهوم آموزش و پرورش را بطور کلی، به آنچه که در مدارس و دانشگاه‌های گذرد، محدود کرده‌ایم. این تعریف در آن واحد هم بسیار محدود و هم بسیار وسیع است. بسیار محدود است زیرا آموزش و پرورش به عنوان فرایندی در خانواده، مسجد، میان گروه همسال، پادگان، جامعه حرفه‌ای، و در سایر گروهها و زمینه‌های متعدد اجتماعی انجام می‌گیرد، و نظام آموزش و پرورش رسمی تنها یکی از نهادها و فرایندهای متعددی

آموزش و پرورش و . . .

است که متضمن تشکل فرهنگ سیاسی، استخدام گزیدگان سیاسی، تلقین معنا و احساس هویت ملی و ایفای سایر نقش‌های گوناگونی است که جنبه سیاسی دارند. بسیار وسیع است زیرا نظام آموزش و پرورش دارای مقاصد گوناگونی است و معمولاً "نقش‌های غیر سیاسی بیشتری را ایفای کند. در واقع، فراسوی کاربرد آموزش و پرورش به عنوان ابزاری برای "اجتماعی کردن سیاسی"^۱ رابطه آن با سیاست بیشتر بطور غیر مستقیم است. از میان انواع گوناگون توقعاتی که از آموزش و پرورش دارند توقع سیاسی از آن به زمینه‌هایی بستگی دارد که در مواردی در حداقل و در موارد دیگر در حداکثر اهمیت قرار می‌گیرد.

به رغم این محدودیت‌ها، نظامهای آموزش و پرورش رسمی دارای جنبه‌های متعددی است که می‌توان از طریق پژوهش و اتخاذ روش‌هایی، تأثیری را که این جنبه‌ها بر سایر ساخت‌ها و فرایندهای اجتماعی دارند و به نوبه خود نیز تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرند مطالعه کرد. مثلاً، تحقیق نشان می‌دهد که در جوامع "نو"^۲ نظامهای آموزش و پرورش گرایش دارند به اینکه بطور مشخصی در سایر عناصر و نهادهای اجتماعی متمایز شوند، به این ترتیب در درون خود نظام آموزش و پرورش کشتی قوی به سوی حداکثر استقلال از جامعه‌ای که نظام آموزش و پرورش بخشی از آن است وجود دارند. بعلاوه این نظامهای آموزش و پرورش هستند که زندگی گروه‌کثیری از افراد را در بهترین مراحل شکل‌گیری و رشد جسمانی، عاطفی، عقلانی، و اجتماعی به خود مشغول می‌کنند. (۶) به همین دلیل است که در این مقاله توجه خود را به آموزش و پرورش رسمی، مطابق با تعریفی که ارائه شد، معطوف داشته‌ایم.

مفهوم رشد سیاسی

برای رشد سیاسی تعاریف گوناگون و متفاوت وجود دارد، که به منظور روشن شدن موضوع به بعضی از آنها بطور خلاصه اشاره می‌کنیم. این تعاریف از این قرار است:

۱. رشد سیاسی به عنوان پیش‌نیازی برای رشد اقتصادی: اولین بار، زمانی که به مسائل رشد اقتصادی و نیاز به تغییر شکل اقتصاد از ایستایی به پویایی به وسیله رشد خودیاری توجه شد، اقتصاد دانان خیلی سریع نظر دادند که شرایط سیاسی و اجتماعی نقش قاطعی در ایجاد مانع یا تسهیل بالا رفتن درآمد سرانه ایفا می‌کنند. بنابراین، تصور

1. Political Socialization

2. Modern

نشریه علوم تربیتی

رشد سیاسی به معنای مشی "سیاسی" که رشد اقتصادی را تسهیل کند مناسب به نظر می‌رسید. (۷)

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که در نظامهای گوناگون با مشی‌های کاملا متفاوت سیاسی نیز رشد اقتصادی صورت گرفته است. بنابراین، مسایل رشد سیاسی بر حسب مسایل خاص اقتصادی در هر کشور متفاوت خواهد بود. بدیهی است ارتباط دادن رشد سیاسی تنها به رویدادهای اقتصادی به منزله نادیده گرفتن سایر شرایطی است که در کشورهای در حال توسعه از اهمیت بیشتری برخوردار هستند.

۲. رشد سیاسی به عنوان دستیابی به سیاست از نوع جوامع صنعتی: دومین مفهوم عادی رشد سیاسی، که ارتباط نزدیکی با ملاحظات اقتصادی دارد، متضمن نقطه نظر انتزاعی از نوع سیاسی است که پایه و اساس جوامع پیشرفته صنعتی و اقتصادی به شمار می‌رود. فرض بر این است که زندگی صنعتی کم و بیش نوع مشترکی از زندگی سیاسی را بوجود می‌آورد که تقریباً "هر جامعه، چه صنعتی و چه غیر صنعتی، می‌تواند به آن برسد. مطابق با این نقطه نظر، جوامع صنعتی، چه دمکراتیک یا غیر آن، معیارهای رفتار و کردار سیاسی معینی را برقرار می‌کنند که تشکیل دهنده حالت رشد سیاسی، و نشان دهنده هدفهای مناسب رشد برای سایر نظام‌هاست. (۸)

بنابراین، کیفیات ویژه رشد سیاسی به صورت الگوهای معینی از رفتار "عقلانی" و "مسئول" حکومتی در نظر گرفته می‌شود که مشتمل است بر (الف) روی آوردن به عقل و اجتناب از اعمال و رفتارهای بی‌پروایی که منافع مقرر بخش‌های مهم جامعه را تهدید می‌کنند، (ب) درک محدودیت‌هایی در حاکمیت سیاسی، (ج) ارج گذاری به ارزش‌های به سامان اداری و رویه‌های قانونی، (د) قبول این که سیاست به خودی خود هدف نیست و حقا "مکانیسمی برای حل مسایل است، (ه) تاکید بر برنامه‌های رفاهی، (و) و سرانجام پذیرفتن شکلی از مشارکت توده مردم.

۳. رشد سیاسی به عنوان نوسازی سیاسی^۱: این نظر، در واقع، مترادف با همان نوع سیاسی یا سیاست‌های آرمانی شده جوامع صنعتی است، با این باور که چون ملت‌های صنعتی در بیشتر جنبه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی، "نوآور"، "اسلوب ساز"، و

آموزش و پرورش و ...

"پیش‌تاز" هستند پس همین امر در سپهر سیاسی نیز درست است. هرچند، پذیرفتن این نقطه مفا‌یرب‌ان‌ظریه مدافعان "نسبیت فرهنگی"^۱ است که هر گونه همانند شدن بارویه‌های جهان صنعتی - مثلاً "غرب" - را به عنوان ملاک‌های گردون‌گرا^۲ و معاصر برای همه نظام‌های سیاسی زیر سوال می‌برند. (۹)

در اینجا این سوال مطرح است که آیا رشد سیاسی از‌ر‌روی رشد ظرفیت یک کشور برای تجهیز خود به منظور مواجه شدن با واقعیت‌های فرهنگی نو‌مانند احزاب سیاسی، مدیریت‌های بخردانه‌کشوری، و بخش‌های قانون‌گذاری سنجیده‌می‌شود؟ اگر چنین است پس موضوع "قوم‌گرایی"^۳ مجدداً "اعتبار ویژه‌ای پیدا می‌کند. زیرا بیشتر نهاد‌های مذکور به طرز خاصی دارای ویژگی‌های غربی هستند. روشن‌تر بگوییم، مسئله رشد سیاسی، زمانی که به معنای نوسازی سیاسی و آن هم مترادف با نوع سیاست‌های جوامع پیشرفته صنعتی در نظر گرفته می‌شود با مشکل تمایز اینک "غربی" چیست و "نو" کدام است مواجه می‌شود و اگر این تمایز صورت بگیرد باز هم ملاک‌های دیگری برای درک و تشخیص نوسازی سیاسی ضروری به نظر می‌رسد.

۴. رشد سیاسی به عنوان عملکرد ملت - دولت^۴: با این نظریه که رشد سیاسی شامل سازمان‌دهی زندگی سیاسی و اجرای نقش‌های سیاسی مطابق با معیارهای مورد انتظار دولت "نو" است، تا اندازه‌ای به ایراد‌های یاد شده قبلی پاسخ داده می‌شود. در این نقطه نظر، فرض بر این است که در طول تاریخ انواع بیشتر نظام‌های سیاسی وجود داشته و هر یک از جوامع نیز دارای شکل سیاسی مخصوص به خود بوده است، اما با ظهور دولت‌های نو، مجموعه ویژه‌ای از نیازمندی‌های سیاسی به وجود آمده است. بنابراین، در صورتی که جوامع بخواهند نهاد‌های سیاسی‌شان به صورت حکومتی "نو" عمل کنند باید با نیازمندی‌های اجرایی این نوع حکومت سازگار شوند. مشی‌های سیاسی دولت‌های قدیمی، جوامع قبیله‌ای و قومی یا مستعمره‌ای باید راه را برای سیاست‌های ضروری به منظور ایجاد "ملت - دولت" کارآمدی که بتواند به طور موثری در نظام حکومتی جدید عمل کند، هموار سازند.

1. Cultural Relativism

2. Universal

3. Ethnocentrism

4. Nation-State

نشریه علوم تربیتی

پس، رشد سیاسی به صورت فرایندی در نظر گرفته می‌شود که از طریق آن جوامع به ظاهر "ملت - دولت" با جلب احترام بین المللی به صورت یک ملت - دولت واقعی درمی‌آیند. این فرایند بطور خاصی متضمن رشد ظرفیت نگهداری نظم عمومی سطحی معین، تجهیز منابع برای یک سلسله کارهای جمعی، پشتیبانی موثر از تعهدات بین المللی و انجام دادن آنهاست. بنابراین ملاک رشد سیاسی شامل (۱) استقرار مجموعه خاصی از نهادهای دولتی است که زیر بنای ضروری یک "ملت - دولت" را تشکیل می‌دهند، و (۲) بیان سنجیده و کنترل شده در زندگی سیاسی در چارچوب ملی است. به این اعتبار، رشد سیاسی عبارت از سیاست ملی در چارچوب نهادهای حکومتی است. بطور خلاصه می‌توان گفت که رشد سیاسی عبارت از "ساختن ملت" (۱۰) است. لازم به یادآوری است که از این نقطه نظر، سیاست ملی برای رشد سیاسی یک ضرورت است اما فاقد شرایط کافی برای تضمین آن است.

۵. رشد سیاسی به عنوان تحول و تکامل قانونی و سازمانی (اداری): اگر "ساختن ملت" را به ساختن موسسات اجتماعی و رشد شهروندی تقسیم کنیم دو مفهوم کاملاً مشترک از رشد سیاسی خواهیم داشت. مفهوم رشد سیاسی به عنوان ساختن - سازمان‌های اداری به زمان بیداری هرچه بیشتر کشورهای مستعمراتی مربوط می‌شود بطوری که در تاریخ تاثیر غرب بر بقیه کشورها، یکی از موضوعهای اصلی مورد بحث، این اعتقاد اروپائیان بود که برای ساختن جوامع سیاسی، اول داشتن نظم قانونی، سپس نظم اداری (مدیریتی) ضروری است. این سنت به نظریه‌های رایج که استقرار دیوانسالاری موثر در قلب فرایند رشد قرار می‌گیرد، استحکام بیشتری می‌بخشد. با این نقطه نظر، توسعه اداری، در نتیجه مدیریت با توسعه روی آوری به عقل، علاقه‌مندی به امور انسانی، مفاهیم قانونی، و بالا بردن معلومات تخصصی و فنی در جهت امور انسانی همراه است. (۱۱)

۶. رشد سیاسی به عنوان بسیج توده مردم و دخالت دادن آنان در امور: جنبه دیگر رشد سیاسی شامل نقش شهروندی و معیارهای جدیدی از وفاداری به نظام مشارکت آنان در فعالیت‌هاست. در بعضی کشورها این نظریه بر این نهایت تعبیر می‌شود که جنبه‌های سیاسی موثر مردمی و تظاهرات توده خود هدف واقع می‌شوند و رهبران و شهر - وندان احساس می‌کنند که از طریق تشدید و تکرار تظاهرات پر شور سیاسی توده، رشد ملی را توسعه می‌دهند، تا جایی که کشورهای دیگر که بطور منظم و موثر پیشرفت می‌کنند ممکن

آموزش و پرورش و ...

است از این موضوع که همسایگان آنها بایراه انداختن تظاهرات دارند بیشترین " رشد " را تجربه می‌کنند، احساس ناخشنودی کنند. (۱۲)

بیشتر نظریه پردازان را عقیده بر این است که رشد سیاسی، بطور کلی، مستلزم توسعه مشارکت عمومی است، اما شایان ذکر است که مشخص کردن نوع مشارکت و توسعه دارای اهمیت ویژه‌ای است. از نظر تاریخی، در غرب این بعد رشد سیاسی یعنی توسعه مشارکت عمومی، با توسعه حق انتخاب و استقرار عناصر جدید جمعیت در فرایند سیاسی همراه بوده است. بنابراین، غرض از فرایند مشارکت توده اشاعه تصمیم‌گیری و مشارکت مردم است. که بر انتخاب و تصمیم‌گیری تاثیر می‌گذارد. باید توجه کرد که مشارکت توده هر چند به صورت محدودتر، در ساختن ملت نقش مهمی را ایفا می‌کند زیرا از طریق همین مشارکت است که وفاداری نسبت به حکومت و احساس جدید هویت ملی بوجود می‌آید. (۱۳)

علاوه بر تعاریف یاد شده برای رشد سیاسی، جامعه‌شناسان و علمای سیاسی تعاریف و تعبیر دیگری را نیز ارائه داده‌اند، از جمله می‌توان از رشد سیاسی به معنای توسعه ایدئولوژی تثبیت و تقویت مجموعه ارزشهای معین، به معنای ثبات و تغییر منظم، به معنای بسیج عمومی و قدرتی که بتواند آن را به سامان برساند، و نیز به معنای جنبه‌ای از چند بعد فرایند تغییر اجتماعی نام برد. در اینجا تذکر این نکته ضروری است که جامعه‌شناسان از ترکیب و تلفیق کلیه نظریه‌های یاد شده، سه اصل برای مفهوم فرایند رشد سیاسی قایل شده‌اند که به طور خلاصه از این قرار است:

الف. تمایز^۱ و تخصصی شدن ساخت‌ها به عنوان روند تجربی مسلط در تکامل تاریخی جامعه انسانی؛ به عبارت دیگر، این اصل بیانگر تنوع و ساخت‌های نوی است که در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و پرورشی و غیره، در نتیجه در سازمانها و نهادها، در مشاغل و نقش‌ها و وظایف پدید می‌آید، سازمانهای اجتماعی پیچیده‌تر می‌گردند و هر بخش از آنها متمایل می‌شوند به اینکه نقش‌های خود را در محدوده وظایف خاصی انجام دهند، همچنین نوعی هم‌ارزی در تقسیم کار در داخل حوزه دولت بوجود می‌آید. (۱۴)

ب. برابری: به عنوان قواعد رفتار و اخلاق حاکم به روابط انسانها و آرمانهای

1. Differentiation

نشریه علوم تربیتی

جازم^۱ فراگیر در همه جنبه‌های زندگی نو، به سخن روشن‌تر، اصل برابری به معنای داشتن فرصت‌های مساوی در زمینه‌های مختلف فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی آموزشی و پرورشی و غیره است. مطابق با این اصل، رشد سیاسی به معنای مشارکت توده و درگیر شدن عموم مردم بویژه در فعالیت‌های سیاسی است به طوری که توده به صورت شهروندان فعال در آیند. نیز به این معناست که قوانین باید دارای ماهیت کلی و فراگیر، یعنی قابل بکار بردن در مورد همه و یا حداقل غیر متشخص باشند بطوری که همه مردم، اعم از فقیر و غنی، ضعیف و قوی، به یک صورت تسلیم قانون شوند، سرانجام، به معنای این است که کارها باید بر اساس معیارهای عملکرد صورت بگیرند نه به ملاحظات نظام سنتی، و انتخاب کارگزاران و مدیران از میان واجدین و یا حائزین شایستگی‌های لازم انجام گیرد. (۱۵)

ج. ظرفیت^۲: به عنوان نه تنها ضرورت منطقی نگهداری نظام، بلکه افزونی انطباق پذیری و توانایی انسان برای اداره محیط (انسانی و فیزیکی) خود از طریق توسعه روی کردن به عقل، علوم کاربردی و تکنولوژی سازمانی است. به عبارت دیگر، غرض از ظرفیت، توانایی دولت برای افزودن به ظرفیت ابداع و تطبیق خود با تغییر، تعیین‌مشی سیاسی، همچنین چگونگی افزودن به توانایی برای تغییر دادن، پاسخ‌گویی به تقاضای برای تغییر، و چگونگی کنار آمدن با کشمکش‌های اجتماعی است. در واقع این اصل ناظر بر یک بازده‌های نظام سیاسی و میزان توانایی است که نظام سیاسی می‌تواند بر بقیه اجتماع و اقتصاد تاثیر بگذارد، (دو) اثر بخشی و کارآمدی دولت در اجرای خط‌مشی عمومی، (سه) سرانجام خردمندی در مدیریت و توجیه عموم افراد به سوی مشی سیاسی است. (۱۶)

بنابراین، فرایند رشد سیاسی به صورت فعل و انفعالی مداوم میان فرایندهای متمایز و تخصصی شدن، برابری اجتناب ناپذیر، و ظرفیت انطباق پذیر و وحدت بخش یک نظام سیاسی در نظر گرفته می‌شود. شایان ذکر است که تنش‌های شدیدی میان این سه اصل وجود دارد، مثلاً، "ازدیاد تقاضا برای برابری و توزیع عادلانه منابع، ظرفیت نظام را به مبارزه می‌طلبد. افزایش ظرفیت به متنوع و تخصصی شدن بیشتر می‌انجامد، تنوع و تخصص بیشترین با تاکید بر اهمیت کیفیت و معرفت تخصصی، برابری را کمتر می‌کند.

1. Imperative

2. Capacity

آموزش و پرورش و ...

به طور کلی می‌توان گفت که مسایل برابری به فرهنگ سیاسی و احساس در باره مشروعیت نظام و تعهد نسبت به آن وابسته است، مسایل ظرفیت به عملکرد ساخت‌های حکومت مربوط هستند، و مسایل متنوع و متمایز شدن بطور عمده به عملکرد ساخت‌های اجتماعی (مانند آموزش و پرورش) و فرایند کلی سیاسی در جامعه بستگی دارند. در تحلیل نهایی به این نتیجه می‌رسیم که مسایل رشد سیاسی بر محور روابط میان فرهنگ سیاسی، ساخت‌های اقتدار (اختیار)، و فرایند کلی سیاسی دور می‌زند. (۱۷) در هر حال، مجموعه این تعاریف مفاهیمی از رشد سیاسی را فراهم می‌آورند که در نهایت ممکن است با نظام آموزش و پرورش ارتباط داشته باشند.

ارتباط رشد سیاسی با نظام آموزش و پرورش

در مرحله اول چنین به نظر می‌رسد که رشد سیاسی را منحصر "می‌توان از طریق آموزش و پرورش تحقق بخشید. بدیهی است تنها نظام نهادی شده آموزش و پرورش رسمی می‌تواند مهارت‌های تخصصی و آموزش‌های لازم را برای انطباق‌پذیری موثر اجتماعی با فرایند مداوم متنوع شدن ساخت‌های همه بخش‌های جامعه نو فراهم کند. بعلاوه، ظرفیت سیاسی به طور آشکاری بر مبنای آموزش و پرورش نوین استوار است. به این اعتبار، سطح معینی از آموزش و پرورش همگانی برای توسعه نظام ارتباطات جدید - که برای حل دو مسئله بنیادی امر بسیار جدی و مهمی است - ضرورت پیدا می‌کند، این دو مسئله عبارت است از: الف) تغییر دادن نگرش‌ها، و ب) کم کردن شکاف میان گزیدگان حاکم و عامه مردم که کمتر "متجدد" شده‌اند. نه تنها با سواد همگانی، که امکان نظام ارتباطات جدید را فراهم می‌کند، باید توسعه یابد، بلکه جزء عقلی انسانی در نگرش‌ها نیز، که پیش‌نیازی برای ایجاد جامعه نو، صنعت نو، اقتصاد نو، و نظام سیاسی نو است، باید گسترش یابد. (۸) با سواد، همانند نگرش‌های موافق با نوسازی، هم برای حکومت از نظر نفوذ موثر سیاسی، هم برای شهروندی به معنای کامل کلمه، امر ضروری و جدی است. آموزش و پرورش در سطوح بالاتر، نه تنها نظام عقلانی جدید، یعنی شیوه‌های نوین اندیشه را که جزء لازم رشد ظرفیت است امکان‌پذیر می‌سازد، بلکه در تربیت کادرهای اداری، مدیریتی، فنی، و حرفه‌ای که لازمه نوسازی است، نقش اصلی دارد. همچنین، از طریق آموزش و پرورش است که می‌توان برابری را در جامعه در حال نوسازی، که در مرحله آغازین رسیدن به معیارهای جهان‌گراست (۱۶)،

تحقق بخشید. خلاصه‌شواهد قابل قبول فراوانی را می‌توان پیدا کرد که نقش جدی آموزش و پرورش را در انطباق‌پذیری جامعه با نقش فزاینده متنوع و تخصصی شدن ساختاری، رشد ظرفیت سیاسی، ونیل به برابری پیشرفته نشان می‌دهند. (۱۸)

با وجودی که تاثیر آموزش و پرورش بر تغییرات تدریجی و مداوم تکامل سیاسی یک جامعه کم و بیش خود-گواه است، اما رابطه میان آموزش و پرورش و نظام سیاسی بطور کلی چندان روشن نیست. به عبارت دیگر، رابطه آموزش و پرورش با نظام سیاسی چنان نیست که بتوان به آسانی آن را تحلیل کرد. این دشواری از یک سوبه دلیل محدودیت‌هایی است که برای تعریف آموزش و پرورش قبلاً^۱ قایل شده‌ایم، و از سوی دیگر، به دلیل وجود متغیرهای مداخله‌گر میان آموزش و پرورش و سیاست است که خود آنها، یعنی متغیرهای مداخله‌گر نیز موکول به عوامل تعیین‌کننده گوناگونی هستند. با وجود این، حداقل سه فرایند یا نقش نظام سیاسی را می‌توان تشخیص داد که رابطه نسبتاً روشنی با آموزش و پرورش دارند. این سه فرایند عبارتند از: ۱) اجتماعی کردن سیاسی (اجتماعی کردن برای نظام سیاسی)، ۲) استخدام سیاسی (دولتی)، و ۳) یگانگی سیاسی^۱.

آموزش و پرورش و اجتماعی کردن سیاسی

اکنون اصطلاح "اجتماعی کردن سیاسی" بخشی از واژگان پذیرفته شده در علوم سیاسی را تشکیل می‌دهد. اجتماعی کردن سیاسی به فرایندی اطلاق می‌شود که به وسیله آن افراد نگرش‌ها و احساس‌هایی را نسبت به نظام سیاسی خاصی کسب می‌کنند و نقش خود را در آن فرا می‌گیرند. به سخن روشن‌تر، اجتماعی کردن سیاسی فرایندی است مشتمل بر: شناخت^۲، یعنی آنچه فرد در باره نظام، موجودیت و نوع عملکرد آن می‌داند یا باور می‌کند، احساسی^۳ که فرد نسبت به نظام پیدامی‌کند، از قبیل وفاداری، حس درک مسئولیت و تکلیف‌مدنی، و شعور شایستگی سیاسی^۴، یعنی آگاهی برنقشی که فرد باید در نظام سیاسی خاصی ایفا کند. به طور خلاصه، اجتماعی کردن سیاسی فرایند الفاء فرهنگ سیاسی است و نظام آموزش و پرورش یکی از نهادهایی است که در این فرایند، که با تولد شروع می‌شود و

1. Political Integration

2. Cognition

3. Feeling

4. Sense of Political Competence

آموزش و پرورش و ...

تا بزرگسالی ادامه پیدا می‌کند، درگیر می‌شود. (۱۹)

مطالعه تطبیقی پنج ملت، که به وسیله آلموند و وربا^۱ انجام گرفته است، نشان می‌دهد که آموزش و پرورش رسمی عامل قطعی در فرایند اجتماعی کردن برای نظام سیاسی بوده است. آنان ضمن مشاهده همبستگی مثبت میان آموزش و پرورش و شناخت و مشارکت سیاسی، یعنی آگاهی از نفوذ دولت، عرضداشت سیاست، اطلاعات سیاسی، سلسله عقاید سیاسی، و شایستگی سیاسی ذهنی به این نتیجه رسیدند که "نیل به آموزش و پرورش مهمترین اثر جمعیتی^۲ را بر نگرش‌های سیاسی دارد... هیچیک از سایر متغیرهای تعیین‌کننده نگرش‌های سیاسی با متغیر آموزش و پرورش قابل مقایسه نیست. بازیگر سیاسی عامی یا با تحصیلات کمتر کاملاً^۳ متمایز از فردی است که دارای تحصیلات عالی است (۲۰)". این داده‌ها یافته‌های مطالعات قبلی در باره رابطه میان آموزش و پرورش و نگرش‌های سیاسی را تایید و تقویت می‌کند. مطالعات قبلی نشان می‌داد که مشارکت سیاسی در سطوح بالا، ادراک ویژگی و وظیفه شهروندی دانشجویان و فارغ التحصیلان موسسات آموزش عالی به مراتب بیشتر از فارغ التحصیلان مدارس ابتدائی است. (۲۱) اما داده‌های مطالعات تحقیقات در مورد چند مسئله نسبتاً "جدی، غیر قطعی یا متناقض است. از میان این مسایل حداقل چهار مسئله مستلزم شناسایی و بحث اجمالی است: (۱) سهم آموزش و پرورش در هدایت سوگیری سیاسی، (۲) ملازمه توافق میان نظام آموزش و پرورش و سایر فرایندها یا نهادهای اجتماعی کردن، (۳) پیامدهای اجتماعی کردن سیاسی به طور مستقیم و آشکار، یعنی تضمین آشکار محتوای سیاسی در برنامه درسی، (۴) اهمیت محیط مدرسه در فرایند اجتماعی کردن سیاسی.

اولین مسئله، یعنی سهم آموزش و پرورش در هدایت سوگیری سیاسی، یک بار دیگر ما را متوجه قلب بحث طولانی درباره رابطه آموزش و پرورش با ایدئولوژی حکومتی بویژه دموکراسی می‌کند یافته‌های آخرین تحقیقات نشان می‌دهد که "تاثیر آموزش و پرورش بر نگرش‌های سیاسی و توجیه ایدئولوژی سیاسی، پیچیده‌تر، نامطمئن‌تر، و متغیر تر از آن است که قبلاً^۴ فکرمی‌کردند. آموزش و پرورش ممکن است تعصب را در فرد تقویت یا تضعیف کند، همچنین، ممکن است به تجد خواهی یا محافظه‌گرایی رهنمون شود. آموزش و پرورش به‌طور

1. Almond and Verba

2. Demographic effect

نشریه علوم تربیتی

مسلم در سوگیری سیاسی یا رفتار، به عقل روی کردن را تصمیم نمی‌کند. سرانجام، تاثیر آموزش و پرورش در سوگیری نسبت به مسایل خاص در دوره‌های زمانی و با انواع اندازه‌گیری‌ها متفاوت است. (۲۲)

بدیهی است این نتیجه گیری به این معنا نیست که آموزش و پرورش فرایندی نامناسب و نامربوط است، بلکه تصحیح این باور است که میان آموزش و پرورش و سوگیری سیاسی آزاد منش ضرورتاً " رابطه مثبتی وجود دارد. بطور خلاصه می‌توان گفت، سوگیری‌هایی که تحصیل کرده را از تحصیل نکرده متمایز می‌کند این است که تحصیل نکرده گرایش دارد به اینکه خنثی - یعنی بی طرف باشد، فرد تحصیل کرده، به یک معنا، آماده برای مشارکت سیاسی است. هرچند آموزش و پرورش محتوی و نوع مشارکت را تعیین نمی‌کند.

دومین مسئله مربوط به وفاق نهادهای مختلف اجتماعی کردن و تحت تاثیر در آوردن افراد، بویژه موقعیت نسبی مدرسه در میان آنهاست. البته، میان آموزش و پرورش و ایدئولوژی خاص نمی‌توان رابطه محکم و با ثباتی برقرار کرد، عمدتاً " به این دلیل که منابع بسیار متنوعی برای ایجاد و تقویت نگرش‌های سیاسی وجود دارد. چنانچه آموزش و پرورش بتواند ایدئولوژی سیاسی خاصی را در افراد بوجود آورد، سایر نهادها و کارگزاران اجتماعی کردن، و در صورتی که موافق با آن ایدئولوژی نباشند، می‌توانند اثر آموزش و پرورش را خنثی کنند، بدیهی است در صورت توافق، اثر آن را تقویت می‌کنند. عامل پیچیده کننده موضوع این است که برتری و توافق میان تجارب متعددی که (از نظر معنی) با هم برخورد دارند. ممکن است، قسمتی یا حتی بطور انحصاری، نتیجه کارکرد پی در پی، یا مرحله‌ای، یا توزیع فاصله‌ای (۲۳) تجارب باشد. با وجود این پیچیدگی نامعین مطالعات گوناگون چندین فرضیه تحقیقی را پی ریخته‌اند. از جمله، الموندو و ربا به این نتیجه رسیده‌اند که: الف) تعمیمی از تجارب غیر سیاسی (خانواده و مدرسه) به سیاسی وجود دارد، اما رابطه چندان روشن نیست، ب) اثر سوگیری یا نگرشی تجارب قبلی منحصرأ" خصلت زمینه‌ای (موضع‌گیری قبلی) دارد، ج) اگر تجارب موافق همدیگر باشند اثر تراکمی وجود دارد، یعنی تجربه بعدی تجربه قبلی را تقویت می‌کند، د) تجارب تربیتی دوره دبیرستان و یا بالاتر ممکن است جانشین تجارب قبلی خانوادگی شوند یا آنها را سرکوفته،

آموزش و پرورش و ...

یا متعالی‌کنند، ه) زمانی که الگوی اقتدار (مثلاً "میزان تشریفات، سلسله مراتب گرایي روشن، ملاک موقعیت‌های اقتدار) نهاد ویژه اجتماعی کردن از نظر زمانی و ساختاری به نظام سیاسی نزدیک است نوعی کشش به سوی وفاق بانظام سیاسی وجود دارد. (۲۳)

اجتماعی کردن سیاسی در بیشتر کشورهای در حال توسعه به وسیله دو خصوصیت ناپویزده مشخص شده است. اولی، ادامه برتری خانواده در اجتماعی کردن گروه زیادی از جمعیت ساکن در مناطق روستایی است. به طوری که رابرت لومن می‌گوید: والدین کودکان خود را، به جای اجتماعی کردن برای ایفای نقش‌های ملی، برای مشارکت در نظام‌های اقتدار محلی مناطق روستایی جامعه‌پذیر می‌کنند. به نظر وی، تحرک محدود اجتماعی، ضعف نفوذ حکومت ملی، عدم استمرار در نظام ارتباطات، و فقدان آموزش و پرورش همگانی از جمله عوامل ادامه مقام برجسته خانواده در فرایند اجتماعی کردن است. همچنین بخشی از این "مجموعه علائم" عقب‌افتادگی، چند پارگی فرهنگی به مقیاس وسیع است. منظور از چند پارگی فرهنگی به طور مشخص تفاوت‌های منطقه‌ای با محدودیت‌های فکری محلی در چارچوب فرهنگی بزرگتر نیست، بلکه چند پارگی بی‌استی است که به طور عمده بازتاب گسستگی فرهنگ سیاسی میان نظام‌های اقتدار سنتی گروه‌های متفاوت قومی و حکومت‌های جدید است. این نظام‌ها از انتهای‌ترین شکل اقتدار گرایي متمرکز تا تساوی طلبی به طور کامل متغیر است. سرانجام، لوین نتیجه می‌گیرد که اختلاف در نظام‌های اقتدار میان گروه‌های قومی ملت‌های جدید ناشی از اختلاف در الگوهای اجتماعی کردن گروه‌هاست (۲۴) بنابراین، موضوع اهمیت وفاق میان الگوهای اقتدار خانوادگی و سیاست ملی جدید به صورت مسئله بسیار پیچیده در می‌آید.

دومین خصوصیت فرایند اجتماعی کردن سیاسی در بیشتر کشورهای در حال توسعه این است که نظام آموزش و پرورش رسمی در این کشورها، نسبت به کشورهای دیگر، بار سنگین‌تری از اجتماعی کردن را تحمل می‌کند. برای تحمل این بار سنگین دو دلیل وجود دارد. اولی، به طور روشن، ضرورت "ساختن ملت" است که حکومت ملی را وادار می‌کند با مقام برتر بودن خانواده به عنوان نهاد اجتماعی کننده، بخش عمده جمعیت کشور را مقابله کند. لوین می‌گوید: "رهبران سیاسی حکومت‌های جدید، که علاقه‌مند به تحول

نشریه علوم تربیتی

و دگرگونی هستند، می‌کوشند نهادهای دولتی را برای مقابله با اجتماعی شدن افرادی که سوگیری آنان تا حدی از قبل در جهت خطوط سنتی شکل گرفته است، بوجود آورند. (۲۵)

"بیشتر صاحب‌نظران به طور روشنی عقیده دارند که بار سنگین نظام آموزشی و پرورشی در این کشورها تلقین معنای "ملتی بزرگ" به افراد است و این بار سنگین از این لحاظ به عهده نظام آموزش و پرورش رسمی گذاشته شده است که این نظام، آشکارا، یکی از موثرترین و تواناترین نهادهای اجتماعی کردن مجدد است.

دلیل دوم سنگین بودن بار اجتماعی کردن نظام آموزش و پرورش در حکومت‌های جدید، فقدان یا عدم توسعه سایر نهادهای فرهنگی است. در کشورهای غرب مدرسه وظیفه اجرایی اجتماعی کردن نسبتاً کمی را به عهده دارد، زیرا، این کار - یعنی اجتماعی کردن - به وسیله و همکاری سایر نهادها و، عوامل نفوذی متعددی که در خارج از مدرسه وجود دارند هماهنگ و تکمیل می‌شود. "امروزه در کشورهای در حال توسعه از مدارس انتظار می‌رود در جامعه پذیر کردن کودکان و جوانان بار سنگین‌تری حمل کنند. با وجود این، مدارس در این کشورها به هر شکل که عمل کنند، ولو به صورت ناقص‌تر، باز هم در مقایسه با تاثیر مجموع نهادهای دیگر، بیشتر از مدارس غرب، اثراتی جنبی بر زندگی ساکنین دارند. از جمله این اثرات، شکاف وسیع میان بخش‌های "نو" و سنتی کشورهای در حال توسعه است. به رغم وجود این شکاف، و به دلایل دیگر، نظام آموزش و پرورش رسمی، در مقایسه با خانواده، نقش تعیین کننده‌تری را در فرایند اجتماعی کردن دارد، در نتیجه موجب کاهش مقام برتر نقش خانواده، مخصوصاً "در سال‌های دبیرستان و دانشگاه، در جامعه پذیر کردن می‌شود. (۲۶)"

همچنان که گفتیم، یافته‌های الموندو و ربا نیز نشان می‌دهد که زمانی که شکاف میان خانواده و نظام سیاسی خیلی وسیع است نهادها و موسسات اجتماعی نزدیک‌تر به زمان و ساختار نظام سیاسی نقش وسیع‌تری را ایفا می‌کنند.

سومین مسئله از بحث قبلی مربوط به اثرات اجتماعی کردن سیاسی به طور مستقیم و آشکار است، یعنی کوشش سنجیده برای تلقین نگرش‌های سیاسی و تمایلات رفتاری خاص از طریق تزریق محتوای سیاسی ویژه به برنامه درسی مدارس است. برای این کار هر اصطلاح مانند "آموزش شهروندی"، "تلقین"، و امثال آن که بکار برده شود مهم نیست، آنچه مهم است دانستن این نکته است که یکی از هدفهای نظام آموزش و پرورش در همه جوامع ایجاد نگرش‌ها و تمایلات در جوانان برای تایید و پشتیبانی از جامعه‌ای است که در آن

آموزش و پرورش و ...

زندگی می‌کنند. بدیهی است جوامع به طور مشخصی از نظر میزان دستکاری و نفوذ مقاصد سیاسی در برنامه درسی به طور علنی و تزریق محتوای واقعی به آن متفاوت هستند. (۲۷)

نتایج مطالعات تجربی منظم بسیار اندک، که در باره اثرات جامعه‌پذیر کردن سیاسی به طور آشکار در مدارس کشورهای پیشرفته انجام گرفته، قطعی نیست، یافته‌های الموندو و ربا نشان می‌دهد که تدریس مستقیم سیاست (مشئبی سیاسی حکومت) در مدارس ممکن است احساس شایستگی سیاسی فرد را بالا ببرد، اما این موضوع بیشتر بر محتسوا و ترتیبات کلی سیاسی آموزش مبتنی است. مثلاً، آنان متوجه شدند که اجتماعی کردن سیاسی آشکار در مدارس بریتانیا به مراتب کمتر از مدارس آمریکایی است که زیر عنوان "فرهنگ مدنی" در آمریکا و "فرهنگ سیاسی" در بریتانیا صورت می‌گیرد. مطالعات تطبیقی آموزش اخلاقی و منش نیز در چندین کشور غربی پیشنهاد می‌کنند که تلقین صریح فرهنگ سیاسی در مدارس تاثیر قابل توجهی ندارد. (۲۸) بنابراین، با توجه به داده‌ها، تنها چیزی که می‌توان گفت این است که تاثیر اجتماعی کردن سیاسی آشکار در مدارس به شدت متغیر است و نه تنها مبتنی بر محتواست بلکه بر زمینه خاص، نیروی تقویت کننده یا خنثی کننده تجارب و عوامل نفوذ در محیط بزرگتر از مدرسه نیز مبتنی است. بدیهی است لازمه پذیرفتن این فرض که مدارس در کشورهای در حال توسعه نقش بالنسبه گسترده تری را در اجتماعی کردن سیاسی دارند، داشتن تصویر روشن تری از امکانات و محدودیت‌های دستکاری در محتوای برنامه‌های درسی است.^۱

چهارمین مسئله مورد بحث مربوط به تاثیر محیط یا "فرهنگ" خود مدرسه در تشکیل نگرش‌ها و سوگیری‌های سیاسی است. با توجه به نظریه الموندو و ربا که مدرسه، از نظر اجتماعی کردن سیاسی، بالقوه اثربخش تر از خانواده یا سایر نهادهاست، زیرا که اقتدار آن رسمی و صریح و در نتیجه نزدیک تر به مشئبی سیاسی است، بلافاصله این سوال مطرح می‌شود که: اثرات مختلف انواع گوناگون نظام‌های اقتدار مدرسه چیست؟ مطالعه درباره اثرات "جو گروهی" مردمی (دموکراتیک) و اقتدارگرایی پیشنهاد می‌کند که رهبری مردمی موجب بوجود آمدن نگرش‌هایی می‌شود که بیشتر با ارزشهای دموکراتیک همخوانی دارند. هرچند، یافته‌های الموندو و ربا در باره اثرات نهانی مشارکتی تجارب مدرسه‌ای

۱. این موضوع در فرصتی مناسب مستقلاً مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

قطعی نیستند. (۲۹) خلاصه، قبل از تعمیم پیامدهای نگرش سیاسی نظام‌های اقتدارمدرسه به داده‌های تطبیقی زیادی نیاز داریم.

قطع نظر از نوع نظام اقتدار، فرهنگ خود مدرسه اثراتی را ایجاد می‌کند که ممکن است به طور معنا داری در اجتماعی کردن سیاسی نهانی یا نظیر آن، حداقل از دو لحاظ - یعنی سوگیری فراجویی (پیشرفت تحصیلی^۱)، و نخبه‌گرایی مشارکت داشته باشد. این امر به طور ویژه‌ای در کشورهای در حال توسعه مشخص است. در این کشورها دروس مدارس به صورت رسمی، نظری، و به طور قابل توجهی به جای دروس تجربی و عملی و کاربردی بیشتر، از نوع دروس عقلانی است که به طور مسلم در ایجاد احساس موفقیت (پیشرفت در تحصیل) برای یادگیرندگان از طریق نشان دادن تسلط در دروس به طور حقیقی مشارکت دارند، همچنین ملاک‌های خاصی موفقیت یا شکست در یادگیری مذکور، و چگونگی و نوع فعالیت‌های یادگیرندگان را تعیین می‌کند. واقعیت این است که دانش آموز یا دانشجوی ممتاز بودن در مدارس و دانشگاه‌ها موجب تمرکز دقت یادگیرندگان بر مزایای کوشش و فراجویی است (۳۰) به این ترتیب، یکی از اثرات اصلی مدارس تقویت عوامل و نیروهای تربیت کنندگان است که دارای نقطه نظرهای مشترک در باره زندگی هستند. به سخن دیگر، مدارس در این کشورها این فرض متداول را میان طبقه تحصیل کرده تقویت می‌کند که حکومت کردن حق "طبیعی" آنان است.

دومین جنبه بالقوه مهم فرهنگ مدرسه مربوط به میزان انزوای آن از سایر نهاد های اجتماعی است. شواهد فراوانی نشان می‌دهد که تاثیر آموزش و پرورش در تشکیل نگرش‌ها و تغییر، زمانی بیشتر مشخص است که مدارس به طور روشنی از محیط شان کنار گذاشته می‌شوند، یا بهتر است بگوئیم نسبت به اجتماع خویش بیگانه می‌شوند. بیشتر نهاد های آموزش و پرورش رسمی در کشورهای در حال توسعه، بیشتر از مدارس کشورهای پیشرفته از سایر نهادها جدا مانده و به طور منزوی به حیات خود ادامه می‌دهند. این انزوا حاصل چند عامل است: از جمله گرایش ذاتی این مدارس به موسسات تربیتی از نوع غربی است که محیط خرده فرهنگی مجزایی را به وجود آورده است. حقیقت این است که بیشتر مدارس، بویژه در سطح عالی، به صورت شبانه روزی، یعنی دارای خوابگاه هستند. بنابراین، به‌طور

1. Achievement Orientation

آموزش و پرورش و ...

معمول از نظر فیزیکی از محیط خانوادگی بیشتر دانشجویان و دانش آموزان جدا شده اند و همین جدایی، در بیشتر موارد شکاف بسیار عمیقی میان فرهنگ سنتی بومی و فرهنگی که خودمدرسه دارد بوجود آورده است. هرچند این مشخصه منزوی شدن، به احتمال قوی، به مدارس نقش قدرتمندتری را در اجتماعی کردن سیاسی می دهد. (۳۱)

آموزش و پرورش و استخدام سیاسی

هر گونه بحث در باره رابطه آموزش و پرورش با استخدام سیاسی (دولتی) در جامعه خاصی ناگزیر از تمرکز بر نظام قشربندی اجتماعی و میزان سهولت حرکت به طبقه بالاتر اجتماعی در چارچوب آن نظام است. نظریه قشربندی معاصر پیشنهاد می کند که:

(الف) فرصت های زندگی فرد برای نیل به پایگاه گزیده سیاسی، در صورتی که متعلق به سطح بالاتر نظام قشربندی باشد یا بتواند به داخل آن "نفوذ" پیدا کند، بسیار زیاد است.

(ب) در جوامع نو با جهت گیری فراجویی، آموزش و پرورش عنوان تعیین کننده اصلی تغییر طبقه اجتماعی به بالاتر را به خود اختصاص می دهد. زیرا آموزش و پرورش به تنهایی به مشاغل بالاتر، در نتیجه به درآمد بیشتر به پایگاه اجتماعی بالاتر، و موقعیت های "منزلت" بالاتر هنمون می شود. (ج) بنابراین آموزش و پرورش کلید اصلی، اگر نگوئیم کلید منحصر به فرد، تحرک سیاسی به سوی پایگاه گزیده است. بدیهی است این جمع بندی ها برای نشان دادن گرایش به سوی تفکر تحول گرا^۱، با توجه به تاثیر آموزش و پرورش بر رابطه سیاسی - اجتماعی از طریق نظام قشربندی چنان اغراق آمیز است که بدون شک نظریه های قشربندی نمی توانند آنها را به طور درست بپذیرند. (۳۲)

به طور دقیق، این گرایش به سوی تفکر و تحول گرایی در کشورهای در حال توسعه بدون دلیل نیست. فرض بر این است که جامعه در حال نوسازی متعهد به ملاک های پیشرفت، برای آموزش و پرورش نقش والایی قایل می شود. همچنان که قبلا" نیز اشاره شده حقیقت این است که در این کشورها رهبری سیاسی در مرحله آغازین استقلال در دست اقلیت تحصیل کرده بود و این فرضیه را ترویج می کرد که میان آموزش و پرورش و تغییر به طبقه اجتماعی بالاتر و پایگاه گزیده سیاسی رابطه نزدیکی وجود دارد. هرچند، پشته‌واره

1. Reductionist thinking

نشریه علوم تربیتی

پذیرش فرضیه مذکور این واقعیت است که بیشتر کشورهای در حال توسعه گرایش دارند به اینکه رابطه محکمی میان آموزش و پرورش و ارتقاء شغلی، در نتیجه تحرک طبقاتی برقرار کنند. بدیهی است بخش عمده^۱ این گرایش نتیجه ضعف بخش خصوصی است. به این معنا که فرصت‌های استخدام در بخش خدمات دولتی بیشتر از بخش خصوصی است و استخدام در بخش‌های دولتی نیز بیشتر بر اساس میزان و کیفیات تحصیلات است. تحقیق نشان می‌دهد که رابطه فرصت‌های استخدام محدود در بخش "نو" اقتصادی و قرار گرفتن فرصت‌های فراوان استخدام در اختیار نهادهای دولتی، با فقدان مکانیسم‌های تابعی تغییر طبقه اجتماعی، موجب شده است که در مراحل اولیه توسعه نیل به آموزش و پرورش رسمی به مراتب بیشتر از دستیابی به شرایط اقتصاد غربی تاکید شود این موضوع، از یک سو، به این فرضیه که رابطه تجربی نزدیکی میان آموزش و پرورش، تحرک و ارتقاء شغلی وجود دارد، اعتبار می‌بخشد، از سوی دیگر، این مسئله که موقعیت بالای شغلی به طور ضروری به قدرت سیاسی راهنمون می‌شود یا نه، هنوز حل نشده باقی می‌ماند. (۳۲)

گرچه بحث درباره جنبه‌های مختلف و جالب این مطلب - یعنی تفکر تحول‌گرایی و نقش والای آموزش و پرورش در بدست آوردن پایگاه شغلی بالاتر و پایگاه قدرت سیاسی خارج از حوصله این مقال است، تنها به بررسی اجمالی چهار مسئله، که کاربرد کلی در بیشتر حکومت‌های نوپا دارد، اکتفا می‌کنیم. این چهار مسئله از این قرار است: (۱) مخالفت با روشنفکرگرای بلافاصله بعد از استقلال، (۲) تنش میان نخبگان سیاسی شاغل و کادرهای اداری و فنی نو، (۳) محدودیت تحرک سیاسی نسل دوم مشتاق (نسل دوم بعد از استقلال)، (۴) توان بی‌سامان^۱ فارغ‌التحصیلان بی‌کار.

در مورد مسئله اول، یعنی مخالفت با روشنفکرگرای، به طور خلاصه می‌توان گفت که "رهبری روشنفکران در حکومت‌های جدید در نسل اول انقلاب به حیات خود ادامه نمی‌دهد." این گفته "لیپست"^۲ بیانگر این واقعیت است که روشنفکران (مثلاً همه کسانی که از آموزش و پرورش پیشرفته برخوردار هستند) - ایدئولوگ‌ها و چهره‌های سیاسی که تظاهرات برای استقلال را رهبری می‌کردند - به عنوان قشر سیاسی اصلی که به صورت یک "طبقه" متنفذ عمل می‌کنند مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند. (۳۴) اثر نادرستی که این

1. Anomic Potential

2. Seymour Martin Lipset

آموزش و پرورش و . . .

تعمیم باقی می‌گذارد این است که ممکن است گفته شود "تحصیل کرده" به عنوان طبقه جمعیتی، به وسیله "تحصیل نکرده" یا "کم تحصیل کرده"، از ساختار قدرت واپس زده شده است. بدیهی است که تنها بخشی از این تعمیم درست است. زیرا واقعیت این است که "تحصیل کرده‌ها" بیشتر در سنگر دیوانسالاری که در بیشتر جوامع در حال توسعه به طور مسلط باقی می‌ماند، مستقر می‌شوند. اما، دو چیز اتفاق افتاده است. یکی کاهش انحصار مفروض مقام بالای اقلیت تحصیل کرده در صحنه سیاست به طور اساسی، و دیگری تهدیدی است که تحصیل کرده شاغل در دیوانسالاری به طور فزاینده‌ای از جانب نسل جوانتر، تحصیل کرده‌تر، و احياناً "زنگ تر احساس می‌کند. گرچه مقام گزیده جوانترها بر حسب تحصیلاتشان به طور عقلانی پذیرفته شده است، ظاهراً نوعی مخالفت با روشنفکرگرایی از خود نشان می‌دهند". . . . آنانی که از علم و معارف جدید بهره‌ای برده‌اند به طور دقیق آنهایی هستند که بیشتر مشتاق کارشکنی در اشاعه مستمر اثرات آن معرفت هستند. آنان نومیدانه نیاز دارند آنچه را دارند پیش خود نگاه دارند و از هرنوع خطر کردن اجتناب کنند (۳۵)". در قلب هر دو موضوع یاد شده، عدم اعتماد، ترس و حسادت "تحصیل کرده بهتر" قرار دارد. بنابراین، به آموزش و پرورش ارزش دوگانه داده می‌شود: از یک طرف، مورد بی‌احترامی قرار نمی‌گیرد، از طرف دیگر، موجب ترس می‌شود. دومین مسئله مربوط به ظهور گزیدگان فنی و دیوانی جدیدی است که به طور فزاینده به صورت وصله ناچوری نسبت به گزیدگان سیاسی شاغل در می‌آیند. همچنان که فلتز^۱ نشان داده است "اگر در حکومت‌های جدید به نوسازی سریع اولویت بیشتری داده شود، لازمه آن به وجود آوردن گزیدگان فنی و اداری است - چیزی که حاصل آموزش و پرورش فنی و حرفه‌ای پیشرفته است - این گزیدگان فنی و اداری از طریق بوجود آوردن دیوانسالاری پیشرفته در جامعه، به صورت قشر قدرتمند، جسور، و در مواردی رقیب با رهبران سیاسی موجود در می‌آیند. (۱۳). این شکاف میان گزیدگان فنی و اداری، و گزیدگان سیاسی شاغل در جوامع ایستا کاملاً "مشخص و محسوس است. در کشورهای در حال توسعه نیز، جایی که اعضای دیوانسالاری و گزیدگان سیاسی از قشرهای مختلف اجتماعی استخدام می‌شوند، یک رابطه تفرقه‌آفرینی و از نظر سیاسی، کارکردی نامناسب به وجود می‌آید.

1. William Foltz

نشریه علوم تربیتی

سومین مسئله، یعنی محدودیت تحرک سیاسی نسل دوم مشتاق، زمانی به وجود می‌آید که نه تنها رشد سریع هنوز تحقق نیافته‌است، بلکه مجاری حرکت به طبقات بالاتر اجتماعی و سیاسی، از طرف گروه‌های شاغل به عنوان داشتن حق امتیاز (آب و گل) در قبضه کردن مشاغل و ساخت‌های دیوانسالاری به شدت به روی نسل دوم بسته شده است. روند اقتدارگرایی دیوانی نیز، که به طور پیشرفته‌ای سیاست‌های رقابتی را به عنوان محوری برای تحرک سیاسی کاهش داده، موقعیت را بدتر کرده است. همچنین، ناکامی‌های گزیدگان نسل دوم و سوم مشتاق به طور ویژه‌ای فزونی یافته است زیرا، به طور باور نکردنی نرخ بالای سهولت حرکت به طبقه بالاتر نسل قبلی، موجب به وجود آمدن توقعات نامعقول و افراطی در نسل‌های بعدی شده است، واقعیت این است که بیشتر مشتاقان مشاغل بالا، تحصیلات خود را زمانی شروع کرده‌اند که آموزش و پرورش به طور عینی و عملی تعیین کننده اصلی مقام بالای سیاسی بوده است و زمانی که تحصیلات خود را به پایان می‌رسانند می‌بینند که شانس بسیار کمتری برای آنان از نظر پیشرفت سیاسی وجود دارد. این مشخصه کاهش ارزش آموزش و پرورش، همراه با کاهش مداوم فرصت‌های پایگاه بالای شغلی، به طور مسلم تنش‌های نسلی را میان شاغلین و مشتاقان بیکار تشدید کرده است.

چهارمین مسئله، یعنی بیکاری فارغ التحصیلان، به طور ضروری چیزی بیش از گسترش رو به پائین پدیدهٔ محدودیت تحرک طبقاتی به سوی قشر توده مردم نیست. این مسئله بیشتر اوقات، به وسیله توسعه تعلیمات ابتدایی همگانی، که به ملاحظات سیاسی انجام می‌گیرد، بوجود می‌آید. دلایل توسعهٔ تعلیمات ابتدایی به مقیاس وسیع‌تری چه از پیش پندارهای مردم گرایی گزیدگان، و چه از تقاضای برحق مردم برای فرصت‌های تربیتی فزون تر سرچشمه گرفته باشد، در هر صورت عدم تعادل و توازن میان گسترش بیشتر نظام تربیتی و رشد محدود در اقتصاد و ساخت شغلی پدید می‌آورد. نتیجهٔ آن، افزایش غیر قابل کنترل تعداد بیکار، و نیمه بیکار فارغ التحصیلانی است که سوگیری سیاسی آنان به صورت نارضایتی، از خود بیگانگی، و به‌طور کلی حالت رفتاری نابهنجار ظاهر می‌شود.

آموزش و پرورش و . . .

آموزش و پرورش و یگانگی سیاسی

نقش متحد کننده آموزش و پرورش در ساختن ملت و رشد سیاسی نیز کم و بیش خود-گواه است. اگر اجتماعی کردن سیاسی برای سیاست ملی، موثر بوده است، واگر فرایندهای استخدام برای نقش‌های دیوانی و سیاست تحت قاعده و قانون در آمده‌است، در آن صورت می‌توان فرض کرد که جامعه به طور موثر علاقه‌مند به یگانگی است. در اینجا تنها به دو مورد اصلی می‌پردازیم که در آنها توسعه آموزش و پرورش ممکن است در فرایند نوسازی جامعه عامل متحد کننده خوبی نباشد. (الف) آموزش و پرورش ممکن است شکاف توده - گزیده را استمرار بخشد، پدیده‌ای که به طور وسیعی به عنوان ویژگی برجسته ساخت اجتماعی در بیشتر کشورهای در حال توسعه در نظر گرفته شود. (ب) آموزش و پرورش، برخلاف نظر سازندگان ملت، که می‌خواهند از آن راه - یعنی از راه آموزش و پرورش - برای ایجاد معنای وسیع‌تر از " هویت ملی " استفاده کنند، ممکن است اختلاف میان گروه‌های مختلف قومی، منطقه‌ای، و محلی را استمرار بخشد و یا تشدید کند (۵). آموزش و پرورش در دراز مدت موجب کاهش این شکاف‌ها می‌شود، اما در مراحل اولیه و در کوتاه مدت برای ایجاد وحدت سیاسی کار ساز نیست. (۳۶)

آموزش و پرورش در بیشتر موارد، این دو بعد ناپیوستگی (شکاف توده - گزیده و اختلافات قومی درون ملی) را بوجود نمی‌آورد، بلکه تنها آنها را دائمی یا تشدید می‌کند. برای این عمل آموزش و پرورش دو توجیه وجود دارد. اولی، واقعیت تجربی است که افراد، گروه‌ها یا مناطقی که پیشرفته‌تر هستند بر آنهایی که کمتر پیشرفته‌اند بالقوه برتری دارند. " حقیقت تلخ این است که آنگاه که فرایند توسعه در بخشی از جامعه آغاز می‌شود نابرابری‌های درون آن جامعه رو به فزونی می‌گذارد. . . . تجارب، کار و داد و - ستد به سوی مناطق پیشرفته سرازیر می‌شود و نواحی فقیر رافقیرتر باقی می‌گذارد. . . . بعلاوه، درست به آن گونه که تغییرات میان مناطق مشخص‌تر می‌شود، شکاف میان افراد غنی، قدرتمند، دارای تحصیلات عالی‌تر، و فقیر، ضعیف، و بی‌سواد نیز مشخص‌تر می‌شود. (۳۷)

آموزش و پرورش به احتمال قوی، به‌طور خاصی این گرایش خود دائمی کردن نابرابری‌های موجود از قبل را تقویت می‌کند. این گرایش به طور ضروری بازده تلاش " ماکیاولی " از طرف پیشرفته‌تر برای قرار گرفتن در بالا سر توده‌ها نیست، گرچه چنین خواستی، احتمالاً " یک پدیده گردون گیر است، بلکه این گرایش بازتاب عمل آن چیزی است که ممکن است آن را

نشریه علوم تربیتی

قانون رشد نابرابر مزایا (یا محرومیت‌ها) بنامیم . کودکان افراد طبقات بالای اجتماعی همه جا دسترسی بیشتر به آموزش و پرورش دارند . مناطق ثروتمند یا به لطف طبیعت خود یا به همت کسب توانایی رشد بیشتر همه جا سرمایه‌گذاری عمومی و خصوصی را به آسانی به سوی خود جلب می‌کنند . گروه‌های جمعیتی نیز که اعضای آنها دارای مهارت‌ها ، آمادگی‌ها ، و آموزش و پرورش بیشتری هستند همه جا امتیاز افتراقی در رشد بعدی را به خود اختصاص می‌دهند . پس ، فرایند رشد نابرابر گرایش دارد به اینکه مطابق با منطق و پویایی خود ادامه پیدا کند مگر اینکه نهادی یا عامل تحت نفوذ در آورنده متعادل کننده‌ای ، امکان برابر برای دسترسی به آموزش و پرورش را فراهم آورد یا به طور آگاهانه‌ای منابع (مالی و انسانی) رانه تنها برای تامین برابری منطقه‌ای ، بلکه برای بالا بردن سطح مناطق توسعه یافته نیز اختصاص دهد .

توجه دومی نیز برای تمایل امتیاز نابرابر به نفع گروه‌های جمعیتی بهتر رشد یافته یا نواحی جغرافیایی وجود دارد ، و آن بحثی است که بار دیگر ما را به قلب معمای " ظرفیت - برابری " می‌کشاند . به این سان که ظرفیت دولت ، در صورتی که بتواند منابع خود را بر عوامل نیروی فیزیکی و انسانی متمرکز کند برای راه اندازی و نگاهداری برنامه رشد اجتماعی و توسعه اقتصادی در کوتاه مدت زیاد است . نابرابری در کوتاه مدت نیز ظرفیت دولت را فزونی می‌بخشد . این نابرابری ممکن است بر خلاف توسعه آموزش و پرورش همگانی به صورت تاکید بر تربیت گزیدگان و تهیه نیروی انسانی در سطح بالا متجلی شود ، یا به صورت استخدام ترجیحی^۱ از گروه‌های خاصی ، یا توجه به بخش‌های ویژه با مهارت‌های لازم ، و یا بر تخصیص ترجیحی منابع مالی برای بازده‌های سریع تر و عینی تر تظاهر کند . از سوی دیگر ، تلاش نابهنگام و افراط آمیز برای تحمیل یا تحقق برابری نیز ممکن است منابع ضعیف را چنان ضعیف تر کند که ظرفیت نظام به شدیدترین وضعی به خطر بیفتند . سخن کوتاه اینکه ، تشدید یا تخفیف دو بعد گسستگی ، یعنی شکاف توده - گزیده ، و اختلافات قومی درون ملی و ناحیه‌ای ، به طور معنی داری در گرو تصمیمات سیاسی است که آیا برابری تاکید می‌کند یا بر ظرفیت . این مسایل ، و بسیاری مسایل سیاسی - اجتماعی دیگر در رابطه با آموزش و پرورش لزوم " برنامه ریزی آموزش و پرورش برای رشد سیاسی " را در کنار برنامه ریزی توسعه اقتصادی ، ایجاب می‌کند که در صورت توفیق الهی در فرصت دیگری به آن خواهیم پرداخت .

1. Preferential recruitment.

یادداشتها

1. A. Anderson, "Education and Political Development: Reaction to a Conference", memo, in the Conference on Education and Political Development, held at lake Arrowhead, California, June 24-25, 1962.
2. Policy Conference on Economic Growth and Investment in Education: *Summary Report*, Organization for Economic Cooperation and Development, Washington, D.C., OECD, Oct., 1961.
3. Peter Drucker, "The Educational Revolution", in A.H. Halsey, Jean Floud, and C.A. Anderson, eds., *Education, Economy and Society*, New York, Free press of Clencoe, 1961, pp. 15-21.
4. John Dewey, *Democracy and Education*, Macmillan Company 1944, p. 76.
5. P. Hirst, and R. Peters, *The Logic of Education*, London, Routledge and Kegan Paul Ltd. 1972.
6. a) Joseph Lapalombara, ed., *Bureaucracy and political Development*, Princeton Univ. press, 1963. pp. 9-10.
6. b) W. Pye Lucian ed., *Communication and Political Development*, Princeton: Princeton Univ. Press, 1961, pp. 14-20.
7. Ward Barbara, *The Rich Nations and the Poor Nations*, London: Hamish Hamilton, 1962.
8. W. Waltow, *The Stages of Economic Growth*, Cambridge Univ. Press, 1960.

9. G. Almond J. Coleman, eds., *The Political Systems of the Developing Areas*, Princeton: Princeton Univ. Press, 1980.
10. a.) W., McCord, *The Springtime of Freedom: Evolution of Developing Societies*, New York: Oxford Univ.press, 1966.
10. b). K.H., *Silvert Expectant Peoples: Nationalism and Developing Areas*, New York: Random House, 1964.
11. Joseph Lapalombara, pp. 10-11.
12. C. Geertz, ed., *Old Societies and New State*, New York: Free press of Glencoe, 1963.
13. Loid, Fallers "Equality, Modernity, and Democrarcy in the New States" in Geertz C., ed., *Old Societies and New States*, New York, Free press o- Glencoe, 1963.
14. S.N., Eisenstadt, "Social Change, Differentiation, and Evolution", *American Sociological Review*, Vol.29, 1964, pp. 375-386.
15. T.H. Marshall, *Class, Citizenship, and Social Development*, Garden City, Doubleday & Company, Inc., 1964, pp. 65-143.
16. a). Gabriel, Almond, "Political Systems and Political Changes", *The American Behavioral Scientist*, Vol.v/,
16. b). Taleott, Parsons "Evolutionary Universals in Society", *American Sociological Review*, Vol. 29, June 1964, pp. 339-357.
17. W. Pye Lucian, *Aspects of political Development*, Baston: Little, Brown and Company, 1966.

18. Joseph Lampalomvara, pp. 12-13.
19. a). G. Almond, and j. coleman, p. 27.
19. b). G. Almond, Sidney Verba, *The Civic Culture*,
princeton: Princeton Univ. press, 1963. pp. 368-374.
20. G. Almond and sidney verva, pp. 368-370.
21. Joseph Lapalombara, P, 14.
22. Charles H. Stember, *Education and Attitude Change*,
New York: Institute of Human Relations press, 1981,
p. 179.
23. G. Almond and sidney verva, pp. 370-372.
24. Robert, hevin, "political Socialization and culture
change", in Clifford.
25. R. Levin, pp. 282-283.
26. Anderson, pp. 25-29.
27. Zbigaiews Brzezinski and Huntigton Samuel, *Political
Power: USA/USSR*, newYork The Viking Press, 1963, pp.
76-80.
28. Z. Brzezinski, pp. 80-89.
29. Almond and Verba pp. 373-374.
30. A. Anderson. p. 26.
31. C.H. Stember, p. and R. Levin pp. 176-178.
32. Seymour M., "Research problems in the Comparative
Amalysis of Mobility and Development", *International
Social Science Journal*, Vol. XVI, 1964, pp. 35-42.
33. Pgukup Fbster, "Secondary Schooling and Social Mobility
in a West African Nation", *Sociology of Education*,
Vol. 37, winter 1964, p. 153.

34. S., M., Lipset, *The First New Nation: The United States in Historical and Comparative Perspective*, New York, Basic Books, Inc., 1963, pp. 72-73.
35. Lucian W., Pye *Politics, Personality and Nation Building: Burmas, Search for Identity*, New Haven, Yale Univ, Press, 1962, P. 220.
36. C. Geertz, pp, 10-12.



پښتونستان د علومو او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انسانی